

گوشه‌هایی از مبارزات سیاسی مردم آذربایجان

به اتفاق به‌سوی گنبد قابوس حرکت مینمایند. واحدهای ژاندارمری و پلیس گنبد قابوس که دستور کشتن افسران را داشتند در حال آماده‌باش نظامی بودند. گروه اسکندانی از نظر نظامی اشتباه نمود و به‌طور دموکراتیک وارد شهر شد و در همان لحظه ژاندارمها و پلیس که قبلاً موضع آتش گرفته بودند، باران گلوله بر سرشان ریختند و اسکندانی با تفاق عافسر و درجه‌دار و سرباز شهید شدند و سایرین متواری گردیدند. بدین طریق قیام افسران پادگان خراسان سرکوب گردید.

در بهار سال ۱۳۲۳ اکثریت مجلس شورای ملی که در رأس آن آگت معروف انگلستان سیدضیاءالدین طباطبائی قرار داشت، اعتبارنامه نمایندگی میرجعفر پیشه‌وری^۱ را که با آرای زیادی از تبریز انتخاب شده بود تصویب نکرد. علیه تصمیم اکثریت نمایندگان مجلس نه‌فقط در تبریز، بلکه در تهران نیز موج اعتراض بلند شد، و نفر از مدیران روزنامه‌های تهران علیه رد اعتبارنامه پیشه‌وری اعتراض کردند.

در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ پیشه‌وری فرقه دمکرات آذربایجان را در تبریز تشکیل داد. کمیته مرکزی حزب توده از شناسائی فرقه دمکرات آذربایجان سرباز زد، زیرا در آذربایجان بزرگترین سازمان حزبی را داشت. ولی پس از چند روز مجبور به شناسائی فرقه شد و دستور داد که سازمان ایالتی آذربایجان که بیش از ۴۰ هزار نفر عضو داشت وارد فرقه دمکرات آذربایجان شوند.

۱- پیشه‌وری در سال ۱۲۷۲ در خلخال متولد شد. در ۱۲ سالگی به قفقاز مهاجرت نمود. در مدرسه تحصیل و برای امرار معاش کار میکرد. در ۲۰ سالگی وارد کارهای سیاسی شد. او در صفوف و سازمان عدالت که در باکو تعیین شده بود قرار گرفت و روزنامه حریت را تاسیس و اداره میکرد. او یکی از فعالین انقلاب گیلان بود و در تعیین کنگره حزب کمونیست ایران عضو کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید. پیشه‌وری تنها نابودی کامل حزب کمونیست در تهران و خراسان فعالیت مینمود. در سال ۱۳۰۹ با تفاق ۱۴ نفر از رفقایش به دست پلیس رضاشاه دستگیر و زندانی شد. سال ۱۳۱۶ پس از ۱۰ سال زندانی بکاشان تبعید گردید. در سال ۱۳۲۰ پس از ورود ارتش متفقین بایران با تفاق سایر زندانیان سیاسی آزاد شد. سال ۱۳۲۲ در تهران روزنامه آذیر را تاسیس نمود و اکثر مقالات اجتماعی و سیاسی روزنامه را خودش مینوشت. در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی پیشه‌وری کاندید حزب توده ایران از تبریز بود. پیشه‌وری پیشنهاد حزب توده را با خوشحالی پذیرفت و برای انجام کارهای انتخاباتی به تبریز رفت.

بخشی از کتاب :
مسئله ملی و طرح آن در مبارزات
رهایی بخش ایران

نوشته‌ی :
گروه: چوپان زاده

اکنون کمی به عقب برمیگردیم تا وقایع آذربایجان را در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ و چگونگی طرح و حل مسئله ملی را در آنجا بررسی کنیم. در اوائل سال ۱۳۲۴ عده‌ای از افسران پادگان خراسان که عضو حزب توده بودند، به رهبری سرگرد اسکندانی تصمیم به قیام میگرفتند. هدف آنها عبارت از خلع سلاح کردن پادگانهای ارتش شاهنشاهی در خراسان و گران و سپس بسط و گسترش مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاهی و آزاد کردن شمال ایران و بس از خروج ارتشهای انگلستان و آمریکا، آزادی تمام ایران بود. نقشه افسران پادگان خراسان با مخالفت شدید کمیته مرکزی حزب توده مواجه شد. و آنها به مخالفت رهبری حزب واقعی نگذاشتند و در ۲۷ مردادماه ۱۳۲۴ با چند کامیون نظامی و یک جیب ارتش به سمت گران حرکت نمودند. در بین راه گردان سوار مراد تپه را خلع سلاح نموده و به سمت دشت ترکمن صحراروانه شدند. در حوالی گران گروهی دیگر از افسران که از تهران و سایر نقاط ایران فرار کرده بودند، به گروه اسکندانی ملحق میشوند و

فزون براین، اتحادیه دهقانان آذربایجان که بیش از ۲۰ هزار نفر عضو داشت نیز به فرقه دمکرات آذربایجان پیوست. باید یادآور شد که بوجود آمدن اتحادیه دهقانان آذربایجان نتیجه مساعی و زحمات فوق العاده دونفر از اعضای سابق حزب کمونیست ایران رفقا آوانسیان و امیرخیزی بود. در ۱۳ شهریور فرقه دمکرات خطابیه ای در ۱۲ ماده که مهمترین مواد آن عبارت بودند؛ اعلام خودمختاری آذربایجان، زبان آذربایجان، زبان رسمی آذربایجان، تشکیل انجمن محلی آذربایجان و خواستار اصلاحات اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی بود منتشر کرد.

خواستهای فرقه دمکرات آذربایجان توجه طبقات و قشرهای مترقی آذربایجان را به خود جلب کرد. ولی مالکین و تجار بزرگ آذربایجان با آن خواستها مخالفت کردند. زیرا اجرای اصلاحات اجتماعی علیه منافع طبقاتی مالکین و تجار بزرگ آذربایجان بود که با ارتجاع ایران بطور عام و تهران بطور خاص، پیوند ناگسستنی داشتند. با ازدیاد نفوذ فرقه دمکرات، بسیاری از خانههای ایلات آذربایجان، مالکین و تجار در یک جبهه بانبروهای ژاندارمری و شهربانی مبارزه خود را علیه کارگران و خصوصاً دهقانان شدیدتر کردند. فقط در آبان ماه ۱۳۲۴ به دستور استاندار و مالکین، ژاندارمها بیش از ۱۰۰ نفر از دهقانان دهات آذربایجان را کشتند و بیش از هزار نفر را زندانی کردند. دهقانان برای مقابله با وحشیگریهای ارتجاع محلی مجبور شدند دسته‌هایی به نام «فدائی» تشکیل دهند. دسته‌های فدائی بعداً به نیروی مسلح انقلابی مبدل گردیدند.

در ۲ آذرماه به ابتکار فرقه دمکرات ۷۴۴ نماینده شهروند آذربایجان در تبریز جمع شدند و به نمایندگی از طرف آذربایجانها به شاه، مجلس شورای ملی و نخست وزیر خواستهای زیر را تلگراف نمودند: ما خواستار خودمختاری آذربایجان و تشکیل مجلس قانونگزاری و دولت ملی آذربایجان بر سر ای اداره امور اجتماعی و فرهنگی آذربایجان می‌باشیم. ولی شاه و نخست وزیران به خواست آذربایجانها و قعی نگذاشتند. بنابراین، فرقه دمکرات آذربایجان در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ با دسته‌های مسلح «فدائی» که در اغلب نقاط آذربایجان تشکیل یافته بودند، پادگانهای اکثر شهرها و نواحی آذربایجان را خلع سلاح نمودند. سرتیپ درخشان فرمانده لشکر تبریز تسلیم شد، و تیپ رضائیه بفرماندهی سرهنگ زنگنه نیز پس از مدتی استقامت در برابر فشار نیروهای فدائی مجبور بخلع سلاح گردید.

مجلس ملی آذربایجان از طریق انتخابات آزاد با شرکت ۱۰۱ نماینده تشکیل یافت و پیشه‌وری دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان را به نخست‌وزیری انتخاب و مأمور تشکیل دولت ملی آذربایجان نمود. دولت ملی آذربایجان ارتش ملی را تشکیل داد و رفرمهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی را به‌مورد اجرا گذاشت.

دولت ملی آذربایجان ۲۵۷ هزار و ۶۶ هکتار زمینهای دولتی و مالکین مرتجع را که به تهران فرار کرده بودند درین ۲۰۹ هزار و ۹۶ نفر دهقان بی‌زمین بلاعوض تقسیم نمود. برای کارگران قانون ۸ ساعت کار در روز با استفاده از حقوق ایام تعطیلات را بمورد اجرا گذاشت. قانون آزادی و برابر حقوقی اجتماعی-سیاسی زنان را مجلس ملی تصویب نمود و زنهای آذربایجان اولین بار در تاریخ ایران به‌صحنه زندگی اجتماعی گام نهادند. دولت ملی آذربایجان اقدامات جدی برای بهبود فرهنگ و بهداشت آذربایجان نمود. در تبریز اولین دانشگاه افتتاح شد، در تمام مدارس و دانشگاه تدریس به زبان آذربایجانی شروع گردید. در تبریز بیمارستان دولتی گشوده شد که به اهالی به‌رایگان کمکهای پزشکی می‌نمود.

به زبان ترکی آذربایجانی روزنامه، مجله، کتب درسی و غیره چاپ و نشر گردید. ادبیات و از آنجمله نظم به زبان ترکی آذربایجانی رونق و رشد یافت. با بودجه دولت تئاتر، مدارس صنایع ظریفه و موزیک و غیره افتتاح گردید. خیابانهای تبریز آسفالت شد و باغات و محلهای استراحت احداث گردید. چنین اصلاحات اجتماعی را نیز در اغلب شهرهای آذربایجان به‌مورد اجرا گذاشتند. در نتیجه اقدامات فوق، آذربایجان در رشته‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پیشرفت بی‌سابقه‌ای کرد. پروفیسور گاتم که موافق جنبش ملی آذربایجان نبود، در کتاب خود «ملت در ایران» نوشت «حکومت دمکراتها در عرض یکسال در تبریز بیش از بیست سال سلطنت رضا شاه اصلاحات کردند.»^۱

بعد از استقرار دولت ملی در آذربایجان، آزادیخواهان و دمکراتهای گردنیز در شمال کردستان حکومت را به‌دست گرفتند. در مهاباد حزب دمکرات کردستان دولت خودمختار کردستان را به رهبری قاضی محمد تشکیل داد و تمام کارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی بدست کردها سپرده

۱ پرویز همایون پور. مسئله آذربایجان. سال ۱۳۲۲. ص ۶۱

شد. گروههای منظم نظامی کرد، برای حفاظت و دفاع از دولت ملی کردستان تشکیل گردید. مدارس نو افتتاح شد که در آنها بزبان کردی تدریس میگردد. مطبوعات و کتب بزبان کردی چاپ و نشر گردید. برخلاف آذربایجان، در کردستان رفورم ارضی صورت نگرفت و مناسبات ازباب رعیتی و عشیره‌ای به شکل اول باقی ماند. دولت ملی کردستان (یک پنجم شهروند و یک چهارم سرزمین کردستان ایران احاطه میکرد) با دولت ملی آذربایجان براساس کمک متقابل رابطه دوستی برقرار نمود. از رشد جنبش رهائی بخش و تشکیل دولت‌های ملی در آذربایجان و شمال کردستان، ارتجاع ایران و حامیانش امپریالیستهای آمریکا و انگلستان بی نهایت به تشویش افتادند. زیرا جنبش آذربایجان و کردستان تأثیر انقلابی در تمام ایران کرد و روحیه مبارزان آزادی ایران را تقویت نمود. از اینرو دولت ایران به نخست‌وزیری مرتجع معروف حکیم الملک (او آذربایجانی بود) نه فقط ارتجاع آذربایجان را با وعده و تطمیع تقویت مینمود، حتی ایل افشار در حوالی اردبیل و سراب به رهبری یمین لشکر و ایل ذوالفقاری را در حوالی زنجان به رهبری ذوالفقار مسلح نمود و علیه دولت ملی آذربایجان به جنگ و گریز و داشت. ولی با وجود یاری همه جانبه ستاد ارتش ایران که رئیس آن سرلشکر ارفع بود، ایلات فوق نتوانستند مانع اصلاحات اجتماعی و ارضی دولتهای ملی گردند و در نتیجه حملات گروههای فدائی مجبور به عقب نشینی شده و گریختند. دولت حکیمی نتوانست خواست طبقه حاکمه ایران را بر آورده کند و از طرفی نیز پشتیبانی نیروهای مترقی ایران از دولتهای ملی گسترش مییافت. در نتیجه حکیمی مجبور به استعفا شد. دردی‌ماه ۱۳۲۴ قوام السلطنه به نخست‌وزیری انتخاب گردید.

قوام السلطنه یکی از مالکین بزرگ گیلان بود. رابطه او با امپریالیستهای آمریکا از دیرباز مشخص بود. او زندگی سیاسی بسیار ارتجاعی و تاریکی داشت. یکی از مهمترین خدمات او به امپریالیستها و طبقه حاکمه ایران عبارت از سرکوبی قیام کلنل محمد تقی خان پسیان و کشته شدن خود کلنل بود. او یکی از باتجربه‌ترین و قهارترین سیاستمداران مرتجع ایران در دوران خود بود و توانست با مانورهای بسیار ماهرانه (در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی در لاهیجان آرای خود را به نفع رادمنش گذشت کرد، پس از رسیدن به نخست‌وزیری اغلب روزنامه‌ها از آن جمله روزنامه «رهبر» ارگان حزب توده ایران که در زمان دولت حکیمی توقیف شده بودند آزاد نمود، به تشکیلاتهای مترقی

و از آنجمله به حزب توده اجازه فعالیت داد، مرتجعین معروف نظیر سید ضیال‌الدین طباطبائی، دشتی، طاهری را زندانی نمود. توانست نظر مساعد رهبران حزب توده (مخصوصاً جناح سازشکارش نظیر اسکندری، کشاورز، بهرامی و غیره) را و از طریق آنها دولت شوروی را به خود جلب کند. قوام السلطنه برای بهبود مناسبات سیاسی با شوروی در ۱۸ فوریه به مسکو مسافرت نمود و در آنجا قرارداد استخراج نفت شمال ایران را به مدت ۵۰ سال با دولت شوروی امضا کرد. او پس از برگشت به دو کار تعجب آور برای مردم عادی اقدام کرد. اولاً کابینه ائتلافی با شرکت سه وزیر از حزب توده (اسکندری وزیر کار، کشاورز وزیر فرهنگ و یزدی وزیر بهداشت) تشکیل داد. هدف قوام السلطنه از تشکیل دولت ائتلافی در درجه اول آن بود که اعتماد رهبری حزب توده و تاحدودی نیز اتحاد شوروی را به خود جلب کند تا فرصت بازیابی و تشکل نیروهای ارتجاعی را داشته باشد. او منتظر شرایط لازم بود که بتواند آزادانه نقش ارتجاعی خود را به نفع طبقه حاکمه و اربابانش امیرالیستها به مورد اجرا گذارد. باید به حق گفت که قوام السلطنه همچو سیاستمدار کهنه کار ارتجاعی، توانست اهداف خود را با هوشیاری و کاردانی کافی انجام دهد. ولی رهبران حزب توده که خط مشی اساسی شان بر روی پارلماناریسم و راه «مسالمت آمیز» بنا و استوار شده است، تصور مینمود که با شرکت در کابینه بتوانند نیروهای بیشتری را در اطراف حزب گرد آورند و بدینوسیله کرسیهای خود را در مجلس شورای ملی زیاد کنند و از این طریق دولت را بدست بگیرند. ولی آنها نمی فهمیدند که بدون اراده، مجری سیاست و ام السلطنه شده اند. ثانیاً قوام السلطنه برای برقراری مناسبات دوستانه با رفته دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان باب مذاکره را باز کرد. ز اینرو نمایندگان حکومت ملی آذربایجان به ریاست پیشه‌وری و حکومت کردستان به ریاست قاضی محمد را به تهران دعوت نمود. در نتیجه در ۳ تیر ماه ۱۳۲۵ قراردادی امضاء گردید که بر اساس آن دولت‌های ملی منحل گردیدند و دولت مرکزی موظف گردید که انجمنهای ایالتی آذربایجان و کردستان را بر اساس قانون اساسی قبول کند و تا تصویب این قرارداد از طرف مجلس شورای ملی، مجلس ملی آذربایجان به مثابه مرکز انجمن ایالتی شناخته شود. ارتش ملی آذربایجان به مثابه قسمتی از ارتش ایران منظور گردید. درباره درآمد اقتصادی آذربایجان قرار گردید که ۷۵ درصد در آمد اقتصادی صرف نیازهای اجتماعی و فرهنگی آذربایجان گردد و ۲۵ درصدش به حساب بودجه عموم ایران به دولت مرکزی فرستاده شود و دولت روم

ارضی را که در آذربایجان عملی شده بود تأیید نمود. در قرارداد قید شد که در مدارس متوسطه و دانشگاه باید به دو زبان، یعنی ترکی آذربایجان و فارسی تدریس شود. برای ملت‌های اقلیت نظیر کرد، آشوری و ارمنه نیز تا کلاس پنجم دروس به زبان مادری تدریس گردد. استاندار آذربایجان را دکتر جاوید (او آذربایجانی بود) که در دولت ملی پیشه‌وری وزیر داخله بود برگزیدند. نیروهای مترقی ایران از آنجمله حزب توده از انجام قرارداد پشتیبانی کردند.

ارتجاع ایران و امپریالیست‌های انگلستان و آمریکا از نتیجه مذاکرات بی‌نهایت نگران بودند. از اینرو کشتیهای جنگی انگلستان به بندر آبادان و خرمشهر وارد شدند، قسمتهایی از ارتش انگلستان در بصره در مرز ایران مستقر گردیدند. شرکت نفت انگلستان در خوزستان تشکیلات «اتحادیه ایلات خوزستان» را به وجود آورد که خواستار جدائی از ایران و الحاق به عراق بود. فشار و توطئه سیاسی و نظامی دولت‌های امپریالیستی انگلستان و آمریکا روز به روز شدیدتر میشد. آلن وزیر خارجه آمریکا در نطق خود طرفداری دولت آمریکا را از شاه و دولت ایران اظهار نمود و آنها را برای مبارزه علیه انجمن‌های ملی آذربایجان و کردستان تشویق میکرد.

پس از خروج ارتش شوروی از ایران، ارتجاع که پس از ضربه سوم شهریور به هوش آمده بود، به تدریج صفوف خود را متشکل نمود و قوام السلطنه نیز ماهیت طبقاتی و وابستگی خود را به امپریالیسم آشکار کرد. او در اوائل خرداد ماه حزب «دمکرات ایران» را تشکیل داد و تمام عناصر مترجع را در اطراف حزب خود جمع کرد. از این مرحله قوام السلطنه مبارزه سیاسی خود را با حزب توده و سایر احزاب مترقی از طریق حزب «دمکرات» انجام میداد. او با کمک‌های اقتصادی و پشتیبانی سیاسی امپریالیست‌های آمریکا و انگلستان و متمرکز شدن نیروهای ارتجاع داخلی، تعرض خود را علیه نیروهای انقلابی آغاز نمود. قوام السلطنه در مهرماه ۱۳۲۵ کابینه خود را ترمیم کرد و وزرای حزب توده را کنار گذاشت و در آبان ماه اعلام نمود که بخاطر انتخابات آزاد برای مجلس شورای ملی باید ارتش ایران به تمام استانها اعزام شود تا اهالی بتوانند تحت نظارت ارتش «آزادانه» در انتخابات شرکت کنند. بدین طریق هدف شوم قوام السلطنه و طبقه حاکمه ایران علیه حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان آشکار گردید.

دولت‌های آمریکا و انگلستان با دولت شوروی در تماس بودند و تهدید میکردند که اگر ارتش ایران به سمت آذربایجان و کردستان حرکت کند و

دولت شوروی دخالت نماید، آنها نیز به تقاضای دولت ایران بخود اجازه خواهند داد که در امور ایران، خصوصاً آذربایجان دخالت کنند. دولت آمریکا این شانتاژ و فشار سیاسی را زمانی به شوروی می آورد که وضع اقتصادی شوروی به واسطه جنگ دوم جهانی که منجر به ویرانی تمام نقاط اروپائی کشور شده بود و بیش از ۱۰ میلیون زخمی و ناقص‌العضو باقی مانده بود، دشوار بود. فزون بر این شوروی هنوز فاقد بمب اتم بود (در صورتیکه آمریکا به یاری انیشتین و سایر دانشمندان مهاجر اروپائی موفق شده بود که در اواخر سال ۱۹۴۵ بمب اتم را بسازد و توانست دو بمب اتم بر روی شهرهای ژاپن هیروشیما و اوکازوکی بیاندازد که در نتیجه بیش از ۲۰۰ هزار نفر مردم غیر نظامی این شهرها کشته شدند. در صورتیکه بدون استفاده از بمب اتم کار جنگ با ژاپن در شرف اتمام بود. ولی دولت آمریکا با استفاده از بمب اتم میخواست قدرت نظامی خود را به دولت شوروی نشان دهد و از آن به مثابه نیروی خارق‌العاده به شوروی فشار سیاسی بیاورد) و از اینرو با در نظر گرفتن شرایط فوق، دولت شوروی مجبور شد که بخاطر دخالت نکردن دول آمریکا و انگلستان در امور ایران با پیشنهاد آنها موافقت کند. قوام‌السلطنه با دانستن این جریان در ۱۷ آذرماه ۱۳۲۵ به ارتش تهران که در دامنه کوههای قافلانکوه، آستارا و حوالی مهاباد موضع گرفته بودند، دستور حمله صادر کرد. این اولین تعرض ارتجاع ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود بعد از ۴ روز جنگ (ارتش تهران با وجود برتری اسلحه نتوانست خطوط دفاعی ارتش ملی آذربایجان را بشکافد) فرقه دمکرات بارتش ملی آذربایجان دستور متارکه داد. ارتش تهران وارد آذربایجان و کردستان شدند و این دو حکومت ملی سرکوب و تمام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی آنها نابود گردید. ارتجاع ایران پس از سرکوبی حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان، تعرض خود را علیه حزب توده و سایر احزاب و سازمان‌های مترقی و ضد امپریالیستی آغاز کرد. آنچه را که ما به طور قصار در باره تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و رفورم‌های اجتماعی - اقتصادی آن نوشتیم، در مطبوعات فرقه دمکرات و بقایای حزب توده در مهاجرت و همچنین در کتاب س. ایوانف «تاریخ مختصر ایران» و خلاصه‌تر در جزوه پرویز همایون پور «مسئله آذربایجان» و غیره نوشته شده است ولی وظیفه بقایای رهبری حزب توده ایران مقدم بر همه آن بود که نتایج مثبت و منفی نهضت آذربایجان را ارزیابی کنند، زیرا نهضت شهروند آذربایجان قسمتی از مبارزات ایران میباشد. ضرورت و اهمیت

ارزیابی موفقیت و شکست نهضت آذربایجان در درجه اول در آنست که نسل کنونی و خصوصاً مبارزین انقلابی با آگاهی بآن مناسبت خود را نسبت به دوستان و دشمنان جنبش دقیق تر مشخص کنند ولی بقایای رهبری حزب توده جرأت اینکار را ندارند، زیرا آنها آگاهانه و بی اراده مدافع سرسخت فرقه دمکرات بوده و هستند. و از اینرو جوانان را از دانستن يك حقیقت تاریخی محروم و یکدوره از تاریخ مبارزات توده های ایران را در زیر ستوال قرار داده اند. لذا ما وظیفه خود میدانیم حقایق تاریخی را بیان کنیم که نسل جوان کنونی که نیروی اصلی مبارزه رهائی بخش میهن میباشد از آن بی اطلاع نباشند و شاید این اقدام وسیله و یا سبب عیان شدن مدارك دیگری که برای ما معلوم نیست بشود.^۱

مقدم ضروریست که ماهیت طبقاتی و ایدئولوژی فرقه دمکرات آذربایجان را بررسی کنیم تا روشن شود که آیا فرقه دمکرات میتواند بر اساس اصل لنینی، مسئله ملی را به نفع زحمتکشان آذربایجان حل نماید و سپس در باره علل تشکیل فرقه و روند بعدی حوادث را بررسی کنیم.

فرقه دمکرات آذربایجان یک حزب مترقی خرده بورژوازی و با ایدئولوژی خرده بورژوازی بود. گواه آن ترکیب طبقاتی و برنامه فرقه میباشد. روزنامه «آذربایجان» ارگان فرقه دمکرات آذربایجان در دوم دی ماه ۱۳۲۵ نوشت: فرقه دمکرات آذربایجان در اوائل سال ۱۳۲۵ هفتاد هزار نفر عضو داشت که از آنها ۶ هزار نفر کارگر، ۵ هزار نفر دهقان، ۲ هزار نفر روشنفکر، ۳ هزار پیشه ور، ۲ هزار نفر تاجر، ۵۰۰ نفر مالک و ۱۰۰ نفر روحانی بودند. در برنامه، فرقه دمکرات ایدئولوژی خود را مشخص نکرده است. استراتژی فرقه عبارت از مبارزه بخاطر به وجود آوردن آذربایجان خودمختار دمکراسی بود. ترکیب طبقاتی و استراتژی فرقه دمکرات آذربایجان مشخص کننده شیوه برخورد آن به مسائل اجتماعی-اقتصادی، سیاسی و ملی است. بنابراین نیز حل مسئله ملی که یکی از آمالهای نیروی مترقی آذربایجان بود، در چارچوبه منافع طبقاتی خرده بورژوازی جامه عمل پوشید. حل مسئله ملی از طریق خود مختاری آذربایجان نمیتوانست منافع اصلی طبقه کارگر، دهقان و

۱- آنچه را که مامینوویسیم مدنهایست که ارتجاع جهانی و ایران مید انند ولی ببرکت شهبامت انقلابی و «سارکسیستی» بقایای رهبری حزب توده، فقط خالق نهضت و آنهائیکه سالهاست فقط بمشق دیدار میهن زنده اند و خانواده هائیکه فرزندان خود را به خاطر آن نهضت از دست داده اند بی اطلاع میباشدند.

زحمتکشان آذربایجان را بر آورد نماید. زیرا کارگران و زحمتکشان آذربایجان با خود مختاری ملی ازستم و استثمار سرمایه‌دار و مالک محلی آزاد نشدند. اگر آنها را قبلاً بورژوازی و مالک آذربایجان و فارس استثمار می نمودند، در زمان خود مختاری فقط از استثمار بورژوازی فارس آزاد شدند. ولی بورژوازی محلی با زبان، فرهنگ و عادات ملی، بهتر کارگر و زحمتکش آذربایجانی را استثمار می‌کرد. فرقه دمکرات آذربایجان نیز بیش از آن نمیتوانست در حل مسئله ملی گام بر دارد. زیرا آن حزب خرده بورژوازی بود و حل صحیح مسئله ملی فقط به رهبری حزب طبقه کارگر امکان پذیر است.

فرقه دمکرات آذربایجان بمثابة حزب خرده بورژوازی، رابطه خود را با مبارزات نیروهای مترقی ایران قطع کرده بود و حتی با حزب توده نیز مناسبات خوبی نداشت. در مهرماه ۱۳۲۵ رهبری حزب توده ایران از تمام احزاب ملی و مترقی؛ فرقه دمکرات آذربایجان، کردستان، حزب سوسیالیست و حزب دمکرات ایران دعوت نمود که جبهه واحد ضد امپریالیستی تشکیل دهند و علیه دخالت امپریالیستها در امور ایران مبارزه کنند. فزون بر این، در انتخابات دوره ۱۵ مجلس شورای ملی متحداً بتوانند آرای بیشتری را تحصیل و اکثریت را در مجلس تشکیل دهند. ولی فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات ایران (حزب قوام السلطنه) بدعوت حزب توده جواب رد دادند از شرکت در جبهه واحد ضد امپریالیستی خودداری نمودند. بدین طریق کارگران و زحمتکشان آذربایجان عملاً از پرولتاریای سایر نقاط ایران و مبارزه آنها جدا شدند. بدیهیست که این جدائی به مبارزات نیروهای انقلابی ایران صدمه زیادی زد. تاریخ جنبشهای خلقهای ایران چنانچه در قبل گفته شد: نظیر قیام تنباکو، انقلاب مشروطیت و سپس مبارزه برای ملی کردن نفت فقط با شرکت و اتحاد همه خلقهای ایران به موفقیت رسید بنابراین، اگر شهروند شمال ایران را چنانچه هدف افسران پادگان خراسان بود (متأسفانه با آنها از همه طرف مخالفت شد) به مبارزه علیه دولت ارتجاعی شاهی بر میخیزانند، دایره مبارزه وسیعتر میگردد و امکان آزادی ایران بطور کل

۱- در دوره ۱۵ قانونگذاری مجلس شورای ملی لازم بود که قرارداد دولت قوام السلطنه را با فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان و همچنین قرارداد امتیاز نفت شمال با شوروی را تصویب کرد تا این قراردادها جنبه قانونی پیدا کنند.

و آزادی ملی ملل ایران در چارچوبه کشور میسرتر و عملی تر بود. لنین نیز در بطن اولیه تزه‌های مربوط بمسئله ملی و مستعمراتی (برای دومین کنگره انترناسیونالیستی) نوشت: «... در رأس تمام سیاست کمیتن در مورد مسئله ملی و مستعمراتی باید نزدیک شدن پرولترها و توده‌های زحمتکش همه ملل و کشورها برای مبارزه انقلابی مشترک در راه سرنگون ساختن مالکین و بورژوازی قرار داده شود. زیرا فقط این نزدیک شدن است که پیروزی بر سرمایه‌داری را که بدون آن محو ستگری ملی وعدم تساوی حقوق ممکن نیست تضمین مینماید»^۱.

عدول فرقه دمکرات آذربایجان از شرکت در جبهه واحد ضد امپریالیستی بی سبب نبود. زیرا اگر فرقه با احزاب دیگر متحد میشد، در آنصورت موظف بود که سیاست و تاکتیک خود را با خط مشی مبارزه عمومی ضد امپریالیستی تطبیق دهد. ولی فرقه این را نمیخواست و از اینرو مایل نبود که با سایر احزاب و سازمانهای مترقی مناسبات برقرار کند. این سیاست نادرست فرقه که با منافع ملت آذربایجان به طور خاص و ملت‌های ایران به طور عام مغایرت داشت نه فقط به عمیق شدن جنبش در آذربایجان، بلکه به تمام ایران لطمه بزرگی زد. کارهای اساسی فرقه به دست آن آذربایجانی‌هایی بود که در سالهای قبل از جنگ دوم جهانی از شوروی به ایران مهاجرت کرده بودند. آن اشخاص کادر عمده سیاسی و تشکیلاتی فرقه را تشکیل میدادند و با بدبینی به مسئولینی که آذربایجانی محلی بودند برخورد میکردند. آنها حتی به افسرانیکه (خصوصاً افسران فارس) بدستور حزب توده برای تشکیل سازماندهی ارتش ملی به آذربایجان رفته بودند، و بیش از همه برای فرقه کار کردند و ارتش نسبتاً منظمی را سازمان دادند مشکوک بودند و تحت تعقیب قرار میدادند. حتی چند نفر از افسران را نظیر رئیس ستاد ارتش ملی آذربایجان ژانرال آذر و سرگرد حبشی را بازداشت و زندانی کردند و سرهنگ دوم غازی را تحت بازپرسی قرار دادند. جالب آنست که ژانرال آذر را برای بازپرسی به باکو اعزام داشتند و در آنجا با قیراف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی به آذر چنین اظهاراتی را نموده بود: آذر من میدانم که تو در تسلیم تیپ رضائیه نقش بزرگی داشتی و در تشکیل ارتش ملی نیز سهمی داری، ولی چرا در آنجا با اشخاصیکه ما انتصاب کرده‌ایم مخالفت میکنی. اینبار تو را

۱- و. ای - لنین. آثار منتخبه در دو جلد. جلد دوم صفحه‌های ۵۵۹

میبخشم، برو تبریز و با هم کار بکنید. فرقه را به پیشه‌وری سپرده‌ام، به تو ارتش را میسپارم و مجلس ملی را نیز شبستری باتفاق سایرین اداره خواهند کرد.

در روند استقرار حکومت ملی آذربایجان از طرف مسئولین غیرمجلسی فکر الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی رسوخ یافت. این بی‌علت نبود و زمینه فکری داشت که در مهاجرت کاملاً علنی شد. همانسا اینهدف شوم احساسات ملی شهروند آذربایجان را جریحه دار میکرد. زیرا آذربایجانیهای ایران قرنهایا سایر خلقهای ایران زندگی و سر نوست مشترک داشته‌اند و همیشه به اتفاق همه‌ی شهروند ایران در یک جبهه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی به خاطر آزادی و استقلال کشور مبارزه میکردند. از اینرو به ایرائیت خود افتخار و مباهات مینمایند. فزون بر این آذربایجانیها در رشد فرهنگ، صنعت و تمام دستاوردهای ایران نقش ارزنده‌ای دارند. بنابراین منافع عمومی و احساسات ملی آنها با سایر ملل ایران بیوندنا گسستنی دارد. این همان مسئله ایست که لنین بارها متذکر شد که در حل مسئله ملی به تمام جوانب عادات، عنعنه، غرور و احساسات ملی ملل باید توجه نمود و به آنها بی نهایت احترام گذاشت. ولی مسئولین فرقه، خصوصاً اشخاص غیر مجلسی به این اصل مهم توجه نمیکردند. بدین سبب در ماههای آخر حکومت ملی، شهروند آذربایجان، خصوصاً تبریز، فرقه دمکرات آذربایجان را مظهر منافع ملی خود نمیدانستند. آنها در اوائل نهضت از شعارهای مترقی فرقه دمکرات آذربایجان پشتیبانی میکردند و در خلع سلاح پادگانهای ارتش دولت مرکزی فداکاری نمودند، ولی در اواخر بواسطه برخورد های نادرست مسئولین و احساس خطر تجزیه آذربایجان از فرقه دوری جستند و حتی در شکست ننگ آور فرقه دمکرات نقش معینی داشتند.

در بیستم آذرماه ۱۳۲۵ پیشه‌وری در برابر هزاران نفر اهالی تبریز در نطق خود گفت: «مرگ هست ولی برگشت نیست». ارتش در جبهه در زیر بمباران توپخانه و هواپیماهای ارتش دولت مرکزی غیورانه جنگ میکرد. در ۲۱ آذرماه بیریا صدر اتحادیه کارگران آذربایجان و عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات بیانیه‌ای از طرف فرقه منتشر نمود مبنی بر اینکه ما نمیخواهیم برادر کشی کنیم و دستور متارکه جنگ دادیم و ارتش تهران خواهد آمد و با کسی کاری نخواهند داشت. همان روز پیشه‌وری وعده‌ای از رهبران فرقه دمکرات به شوروی گریختند و ارتش را در جبهه بدون تکلیف در مقابل دشمن

رها گذاشتند. فرماندهان که دستور گرفته بودند که جنگ نکند باتفاق سربازان بی تکلیف اسلحه بدست در بیابانها سرگردان شدند. همان شب ساعت دو و تیریز نیروهای ارتجاعی شروع به تیراندازی نمودند. با وجود اینکه در تیریز چندین هزار سرباز و پلیس بود، ساعت ۶ صبح مرتجعین و اهالی به شهر مسلط شدند. در تمام ناحیه‌های شهر تیریز اهالی مرکب از پیشه‌ور، روشنفکر و کارگر مسلحانه شب‌روز نگهبانی میدادند و خود را آماده حمله احتمالی نیروهای فرقه دمکرات میکردند. به طوری که تیریز یک هفته قبل از ورود ارتش تهران و شهرهای دورتر در مدت زیادتری در دست اهالی بود. آنها تمام نیروهای مسلح و پلیس دولت ملی و کارمندان حزبی را خلع سلاح نمودند و عده‌ی زیادی را نیز دستگیر و با ورود ارتش تهران به آنها تحویل دادند. ارتش تهران به دستور شاه و ستاد ارتش، نیروهای مسلح ارتش ملی و اعضای فعال فرقه دمکرات را بی رحمانه بطور فجیعی بقتل میرساندند.

فرار ننگ آور پیشه‌وری و رهبران فرقه دمکرات آذربایجان به قیمت ۲۵ هزار تلفات و ۴۰ هزار تبعیدی بسطون آباد اراک برای شهروند آذربایجان انجامید. حوادث ذکر شده طبعاً چنین سئوالاتی را پیش می‌آورد: ۱- اگر فرقه دمکرات آذربایجان مولود مبارزه شهروند آذربایجان بود و از میان مردم برخاسته بود، پس چرا در مدت ۴ ساعت مانند حباب آبی ترکید و نابود شد؟ ۲- اگر فرقه دمکرات مستقل بود، پس چرا به دستور دیگری اسلحه بزمین گذاشت و ارتش را در جبهه و افراد حزبی را در تمام نواحی آذربایجان بدون تکلیف در برابر دشمن قرار داد؟ ۳- اگر مردم آذربایجان وابستگی فرقه را نمیدانستند، پس چرا علیه فرقه برخاستند و هنوز ارتش در جبهه بود مردم یادگانه‌های نظامی شهرها را خلع سلاح کردند و تا ورود ارتش تهران مقدرات خویش را بدست گرفتند؟ ۴- اگر هم دستور بود که جنگ نکنند، آیا پیشه‌وری که دبیر اول فرقه دمکرات آذربایجان بود، موظف نبود که به جای فرار دستور عقب‌نشینی مرتب و مرخص کردن ارتش را بدهد و اشخاص مسئول را با خود به شوروی ببرد؟ در صورتیکه در نتیجه فرار رهبران و بی تکلیفی ارتش و اعضای فرقه، تلفات سنگینی که در تمام روند قرن بیستم در ایران بی سابقه بود به شهروند آذربایجان تحمیل شد. ۵- در بوجود آمدن این فاجعه کم نظیر (میتوان با جرئت گفت که فاجعه آذربایجان و همچنین فرار بقایای رهبری حزب توده و نابودی نیروهای نظامی و غیر نظامی حزب توده، از تسلیم شاه سلطان حسین به محمود افغان ننگین‌تر بودند) آیا پیشه‌وری بمثابة دبیر اول

فرقه یکی از مسئولین اصلی نیست؟ و او در برابر توده‌های آذربایجان بطور خاص و شهروندان ایران به طور عام و همچنین در برابر تاریخ مبارزات خلقهای ایران محکومیت ندارد؟ ع- آیا پیشه‌وری به‌مثابه دبیر اول فرقه از هدف شوم و غیر مارکسیستی باقیراف و یارانش درباره آذربایجان ایران بی‌اطلاع بود؟ تمام این سئوالات، گویای منطقی آنست که فرقه دمکرات آذربایجان به منظور هدف مشخصی تشکیل شده بود.

در مهاجرت، سازمان فرقه از نو دایر گردید و ارگان آن روزنامه «آذربایجان» دوباره منتشر شد. در روزنامه «آذربایجان» مینوشتند و در جلسات حزبی و جمع‌آمدهای فرقه یکصداداد میزدند: زنده باد پدر و رهبر آذربایجان واحد (یعنی آذربایجان ایران و شوروی) یولداش باقیراف. فزون بر این رئیس جمهور آذربایجان شوروی میرزا ابراهیم‌اف در کتاب خود «اوجون گلاخ» (آنروز می‌آید) الحاق آذربایجان ایران را با آذربایجان شوروی نوید میداد. او در جزوه خود «مبارزه رهایی بخش ملی در آذربایجان جنوبی» چنین نوشت «مردم آذربایجان جنوبی از همه خلقهای ایران با استعدادتر و کاری‌ترند. چنانچه راه آهن سرتاسری ایران را آنها کشیدند.» آقای مارکسیست نمی‌فهمید که از نقطه نظر مارکسیستی یک ملت را با استعدادتر از ملت دیگر نامیدن نادرست است زیرا فقط شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در رشد استعداد و نبوغ توده‌ها نقش اساسی دارد و آنرا به ظهور میرساند. در کشوری که آن شرایط نباشد، بنابراین استعداد و نبوغ توده‌ها نیز امکان تجلی ندارد. ولی منظور واقعی نویسنده این بود که ملت با استعداد آذربایجان ایران باید با ملت با نبوغ آذربایجان شوروی در یک کشور واحد زندگی و کار نمایند.

سیس «نویسندگان» و «شعرا» نوظهور فرقه دمکرات مقالات و اشعاری درباره وحدت آذربایجان جنوبی و شمالی نوشتند و سرآیدند و به تحقیق بخشیدن این «آمال و آرزوی» توده‌های آذربایجان جنوبی را در تحت هدایت پدر و رهبر قهرمان آذربایجان واحد، یولداش باقیراف قابل اجرا می‌دانستند. تمام اینها تأیید کننده فکر الحاق کردن آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی بود، که در زمان حکومت فرقه بطور «مخفی» گفته و اقدام میشد. این همان عاملی بود که احساسات و غرور ملی آذربایجانیهای ایران، بخصوص زحمتکشانش آنرا علیه فرقه برانگیخت.

باید این حقیقت را گفت که الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی هدف دولت و حزب کمونیست شوروی نبود. بلکه آن یکی از مقاصد

باقیراف را که دوست صمیمی وزیر کشور و سازمان امنیت شوروی بریابود تشکیل میداد. این دونفر مورد اطمینان فوق العاده شخص استالین بودند و میخواستند پس از انجام مقاصد خود دولت شوروی را در برابر عمل انجام شده قرار دهند. زیرا پس از ورود ارتش شوروی به ایران، در ۱۹۴۱ نوامبر ۱۹۴۱ دبیر ژنرالی حزب کمونیست و نخست وزیر شوروی استالین گفت: «هدف ما در این جنگ اشغال سرزمین بیگانه و تابع کردن خلقهای آن نیست و نمیتواند هم باشد. این سیاست نه فقط شامل مردم و سرزمین اروپا و خلقهای آسیا و از آنجمله ایران نیز میباشد»^۱. در اواخر سال ۱۹۴۶ پیشه‌وری به مسکو احضار گردید که جریان وقایع آذربایجان را توضیح دهد. چون هدف و نقشه شوم باقیراف آشکار میگشت، از اینرو پیشه‌وری را در سانحه ماشین کشتند و مسافرت او به مسکو عملی نشد. پس از کشتن پیشه‌وری، به دبیری فرقه غلام یحیی را برگزیدند. غلام یحیی یکی از شاگردان باقیراف و آتاکیشاف بود او در سال ۱۳۱۵ به ایران مهاجرت کرده بود و در زمان حکومت فرقه بادرجه ژنرالی فرمانده نیروهای فدائی و جبهه میانه شد.

در ۵ مارس ۱۹۵۳ استالین مرد. پس از ۳ ماه دولت شوروی به علل جنایات و اقدام ضدحزبی بریا را از حزب اخراج، محاکمه و اعدام نمود. پس از چندی باقیراف را ابتدا از دبیری حزب کمونیست آذربایجان برکنار و سپس به علل جنایتهایی که نموده بود محاکمه و اعدام کردند و آتاکیشاف را نیز در محاکمه به ۳۰ سال زندانی محکوم کردند. و سپس مریدان و همفکران باقیراف را نظیر حسن اف دبیر دوم حزب کمونیست آذربایجان و میرزا ابراهیم اف رئیس جمهور آذربایجان را از کار برکنار نمودند. بنابراین، تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان به مثابه عامل ذهنی نهضت آذربایجان بدستور باقیراف بعلم ذکر شده بوجود آمد. در حقیقت فرقه دمکرات آذربایجان مولود کیش شخص پرستی استالین و نبودن رهبری جمعی در حزب کمونیست شوروی بود. دگرگونی‌هایی که بعد از مرگ استالین در شوروی رخ دارد در ماهیت و خط مشی فرقه دمکرات آذربایجان تغییری بوجود نیاورد. اعضای فرقه بر رهبری غلام یحیی زنده باد آذربایجان و احداث داد میزدند و روزنامه «آذربایجان» نیز افکار و نظریه آنها را منعکس مینمود. رهبران فرقه عامل محرمیت و عقب ماندگی شهروند آذربایجان را مردم فارس معرفی میکردند و اعضای

۱- ای. و. استالین. درباره جنگ کبیر میهنی اتحاد شوروی. سال

ساده فرقه که معلومات کافی نداشتند، نسبت بفارسها بغض و کینه پیدا میکردند و آنها را «استعمارگران» خود میدانستند. در این مرحله بود که عده‌ای از اعضای حزب توده مقیم شوروی علیه فرقه دمکرات و رهبران آن برخاستند و خواستار منحل شدن فرقه و الحاق آن به حزب توده شدند. زیرا آنها فرقه را سمبول تجزیه آذربایجان ایران و وسیله نفاق افکنی بین ملل ایران میدانستند. علیرغم اینکه غلام یحیی و شرکایش برای عده‌ای از مبارزین در باکو پرونده ضد شوروی و ضد حزبی ساختند و توانستند بدست مقامات محلی عده‌ای را تبعید و تحت فشار اقتصادی قرار بدهند، ولی اعضای فعال حزب توده از مبارزه نایستادند. دومین رئیس ستاد ارتش ملی آذربایجان و همچنین دونفر از افسران سابق کسه باغلام یحیی در جبهه میانه بودند (از ذکر نامشان بعلی خودداری میکنیم) علیه او اعلام جرم قتل کردند. زیرا غلام یحیی در جبهه میانه چندین نفر غیر نظامی را بدون محاکمه بدست خود اعدام کرده بود. فزون بر این، دهها نفر از افراد حزب توده، مقیم باکو به دبیر اول حزب کمونیست و نخست وزیر وقت شوروی تلگراف کردند و تقاضای دادرسی نمودند، زیرا به امضای غلام یحیی در زمان باقیراف مقامات محلی دهه‌انفر ایرانی را بدون کوچکترین گناهی زندانی کرده بودند. بنابراین تقاضای برکناری غلام یحیی را از دبیری فرقه دمکرات خواستار شدند. متأسفانه فعالیت اعضای حزب توده نتیجه‌ای نداد. در این مبارزه، بقایای رهبری حزب توده اعضای حزب را بسکوت دعوت میکردند. ولی در نتیجه پانشاری افراد حزب توده مقامات محلی مجبور شدند بارهبران هردو حزب مذاکره و آنها را به وحدت دعوت کنند. در پلنوم ششم بقایای کمیته مرکزی حزب توده، فرقه دمکرات آذربایجان با حفظ نامش با حزب توده وحدت کرد و به‌شابه سازمان استان آذربایجان حزب توده نامیده شد. وحدت به نفع فرقه دمکرات انجامید زیرا سازمان فرقه بدون دخالت بقایای رهبری حزب توده با تمام خصوصیات خود تحت رهبری غلام یحیی مستقل ماند. بقایای رهبری حزب توده، حتی دخالت در امور مالی فرقه (در مدت ۲۹ سال از بابت حق عضویت از پیش از ۷ - ۸ هزار نفر عضو مبلغ هنگفتی ذخیره کرده است و از این مبلغ رهبری فرقه بهره‌بردار صلاح و «مصاحبت» میبند خرج میکند) ندارد. از همه مهمتر غلام یحیی بی‌نهایت مورد اعتماد مقامات محلی است و از اینرو تمام تصمیمات سازمانی بقایای رهبری حزب توده بدون صلاحدید و مشورت با او انجام نمی‌یابد. فزون بر این، یک سوم اعضای کمیته مرکزی وهیت اجرایی بقایای

رهبری حزب توده ایران را اعضای فرقه دمکرات تشکیل میدهند. بیشتر آنها جوانان ۱۷ - ۱۸ ساله بودند که به شوروی مهاجرت کرده‌اند و اکنون عضو رهبری «حزب طبقه کارگر ایران» شده‌اند و میخواهند «انقلاب» ایران را رهبری کنند. غلام‌یحیی - شاگرد مکتب باقیراف و آتاکیشاف، قاتل چندین نفر در ایران، عامل زندانی شدن ده‌ها نفر ایرانی صادق در شوروی و دشمن تمامیت ارضی ایران در زیرماسک «دوستی» با شوروی، عملاً بر بقایای حزب توده حکومت میکند. او، کیانوری، ایرج، جودت و غیره فقط در پناه «دوستی» با شوروی موجودیت خود را حفظ میکنند. آنها از توده‌های ایران و از عده‌ای از اعضای حزب توده بیش از پلیس شاه میترسند. زیرا اگر بدست پلیس شاه بیافتند، راه اسلاف خسویش، بهرامی، یزدی، شرمینی و متقی را انتخاب میکنند و تا آخر عمر در زیر سایه شاهنشاه آسوده عمر بسر میبرند. ولی اگر بدست توده‌ها گرفتار شوند باید در دادگاه توده به جنایات و خیانات خویش جواب دهند. آری، این خاکسارها، چاپلوسها، سرسپردها و کاسه‌لیسان فقط برای حفظ موقعیت خود، بدون درک ماهیت سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز منافع توده‌های ایران و خط‌مشی پیکارگران میهن‌ماراندا میکنند. سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز که مبتکر و خالق آن لنین بود، مبنی بر این است که دولتهای سوسیالیستی نمیتوانند بدون معاصمه و جنگ با کشورهای سرمایه‌داری در حال صلح رابطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برقرار کنند. زیرا دولتهای سوسیالیستی برای تقویت اقتصاد، بهداشت، فرهنگ و استحکام و تقویت ارتش خود به صلح نیازمندند. کشورهای سوسیالیستی با برقراری سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای سرمایه‌داری میتوانند صلح را مستقر و اهدان خود را تحقق بخشند. بنابراین سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز شکلی از مبارزه طبقاتی جهان سوسیالیسم با جهان سرمایه‌داری است. ولی این سیاست باید به نحوی مورد اجرا گذارده شود که بمنافع توده‌ها، خصوصاً با و نگاردا انقلابی آنها صدمه نزنند. لذا سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز باید چنان بادقت و خلاقیت طراحی شود که نه فقط مانع تعرض کشورهای سرمایه‌داری به جهان سوسیالیسم گردد، بلکه در عین حال برای نیروهای انقلابی کشورهای سرمایه‌داری و وابسته امکان تشکیل و تعرض علیه حکومت ضدتوده‌ای را فراهم کند. زیرا پیروزی نیروهای انقلابی و تشکیل دولت دمکراسی و توده‌ای بهترین ضامن حفظ صلح میباشد که برای سوسیالیسم ضرورت بیانی دارد. بدین سبب بود که لنین صریحاً تاکید نمود که «بواامپریالیسم مبارزه نیرویست. با آن نباید توانست مبارزه

کرد که بتوان به انقلاب جهانی سوسیالیستی یاری نمود. و باید توانست به آن یاری نمود.^۱

بدین روال، باید توانست سیاست همزیستی مسالمت آمیز را با در نظر گرفتن واقعیت و مناسبات نیروهای مترقی و ارتجاعی جهان به طور عام و بنفع نیروهای انقلابی هر کشور به طور خاص پیاده نمود. فقط در آن صورت اجرای چنین سیاستی به نفع جهان سوسیالیسم، انقلابات کارگری و جنبشهای کارگری و جنبشهای رهایی بخش ضدامپریالیستی مفید قرار میگیرد. نباید منافع آتی این جنبشها را فدای منافع آتی این و یا آن کشور سوسیالیستی نمود. زیرا این سیاست باید با منافع نیروهای انقلابی جهان ادغام گردد.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز به هیچ وجه مربوط به مناسبات نیروهای انقلابی میهن ما با دولت فاشیستی شاه نمیشود، تضاد بین پیکارگران بارژیم فاشیستی شاه آشتی ناپذیر است و تا حصول قطعی آن یعنی سرنگونی حکومت شاهی و برقراری دولت دمکرات ملی، مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژی ادامه خواهد یافت. سازمانها و گروههای مارکسیستی - لنینیستی و نیروهای مترقی ایران زمانی میتوانند مبارزه خود را با سیاست همزیستی مسالمت آمیز دولت‌های سوسیالیستی بارژیم فاشیستی شاه ادغام و هماهنگ کنند که سیاست آنها به مبارزه نیروهای انقلابی ایران لطمه نزنند و مانع گسترش مبارزه آنها نگردد. مناسبات کشورهای سوسیالیستی با دولت فاشیستی ایران جزئی از سیاست جهانی آنهاست، ولی مبارزه پیکارگران ایران در درجه اول دارای جنبه ملی می باشد از اینرو این دو سیاست در مراحل اولیه وظایف مختلفی دارند، اما منافع آتی آنها یکی است. از اینرو فقط با درک ماهیت دیالکتیکی سیاست همزیستی مسالمت آمیز میتوان آنرا ماهرانه پیاده نمود.

بقایای رهبری حزب توده سیاست و خط مشی خود را به طور مطلق وابسته به سیاست دولت شوروی کرده اند. هر وقت که مناسبات دولت شوروی با دولت ایران تیره میگردد، بقایای رهبری حزب توده انقلابی میشوند و حتی اغلب کاسه داغتر از آش میگردند. زمانی که مناسبات دو دولت بهبود میابد، حرارت بقایای رهبری حزب توده نیز نزول میکند و بسا از فرمهای اقتصادی شاه طرفداری مینمایند و شعار مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه را با شعار علیه رژیم پلیسی تغییر می دهند. این سیاست وابستگی و نوسان بقایای رهبری حزب توده،

۱- و. ای. لنین. مجموعه اثرها. جلد ۳ ص. ۳۹۶

ناشی از خصالت طبقاتی خرده بورژوازی آنهاست. به همین سبب آنها نمی‌فهمند که مبارزه نیروهای انقلابی ایران علیه رژیم فاشیستی شاه وابسته به امپریالیسم جهانی، درحقیقت مبارزه برای صلح است. تا زمانی که در ایران حکومت توده‌ای برقرار نگردد، صلح در ایران و حتی در منطقه شرق نزدیک استوار نخواهد گشت. بنابراین، مبارزه انقلابی‌رئانی بخش ملی نیروهای مبارز ایران ماهیت و خصالت آزادی و استقرار صلح دائم برای توده‌های ایران و منطقه دارد. لنین گفت «بدون سوسیالیسم بشریت نمیتواند خود را از جنگ، گرسنگی و تلف شدن میلیون‌ها نفر نجات دهد». ۱. مبارزه آزادیبخش ایران جزوی از مبارزه عمومی جهان مرفعی علیه امپریالیسم، ریسپوتیسم و سرمایه برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم است. زمانیکه سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با دولت ایران با منافع توده‌های ایران و خط مشی و تاکتیک پیکار گران میهن‌ما مغایرت پیدا میکند، باید به اجرا کننده‌های چنین سیاستی تذکر داد و از ادامه آن ممانعت نمود. در اینباره ارگان تئوریک «چریکهای فدائی خلق» مجله «۱۹ بهمن» در شماره ۶ سال ۱۳۵۴ در بخش «رابطه اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی و آثار سیاسی آن» اهداف دولت ایران و کشورهای سوسیالیستی از برقراری مناسبات اقتصادی و فرهنگی با دلائلی مشخص می‌کند و تاثیر مثبت و منفی آنرا به مبارزات نیروهای انقلابی را ارزیابی مینماید و مینویسد «در مرحله فعلی مبارزه توقع ما از شوروی، چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی بشرح زیر است: ۱- ما خواستار قطع رابطه دیپلماتیک و یا جنگ تبلیغاتی بین ایران و این کشورها نیستیم و از این جنگ طرفی نخواهیم جست. ۲- ما میخواهیم که دولتهای سوسیالیستی بهیچ قیمتی برنامه‌های رژیم و مشی داخلی و منطقه‌ای او را تأیید نکنند و به کثیف‌ترین دیکتاتوری منطقه روی خوش نشان ندهند. ادامه رابطه بازرگانی با ایران به هیچوجه محتاج خوش‌آمدگویی به رژیم نیست. ۳- ما میخواهیم که محافل اجتماعی کشورهای سوسیالیستی مانند محافل اجتماعی اروپای غربی به جنایات رژیم ایران اعتراض کنند و افکار عمومی این کشورها از آنچه در ایران میگذرد آگاه گردند. در مراحل بعدی جنبش، بارشده جنبش انقلابی تردیدی نیست که نحوه برخورد کشورهای سوسیالیستی با جنبش و رژیم به سود مردم ما باید دگرگون شود، تا آنجا که در مراحل نهائی در برابر رژیم و برضد امپریالیسم و قدرتهای امپریالیستی به وظایف برادرانه خود در برابر مردم ایران

۱- و. ای. لنین. مجموعه آثار. جلد ۳۱ ص ۱۲۰

عمل نمایند. به هر حال در هیچ مرحله‌ای مانعی خواهیم که دیگران ما را آزاد کنند و یا بجای ما مبارزه یا نبرد کنند. حال اگر منافع و استراتژی برخی از کشورهای سوسیالیستی ایجاب کند که آنها تضاد ما با امپریالیستها را نادیده گرفته و در کنار رژیم و با قدرتهای امپریالیستی در این منطقه موضع بگیرند، طبیعی است که مستقیماً یا منافع انقلاب ما بر خورد خواهند کرد^۲ تردیدی نیست که جنبش انقلابی ایران از نحوه دوستی کشورهای سوسیالیستی با رژیم فاشیستی شاه که مولود طراحی نادرست سیاست همزیستی و سلامت آهیز است آید، بیبند. این مناسبات تا حدود زیادی به ثبات اقتصاد و سیاست رژیم ایران کمک میکند و به زیان مبارزه انقلابی میهن ما میانجامد. در نتیجه چنین رابطه‌ای است که کشورهای سوسیالیستی به ایران اسلحه میفروشند و دولت ضد توده‌ای ایران از آن سلاحها علیه پیکارگران راه آزادی استفاده میکند. لنین گفت باید توانست به مبارزه ضد امپریالیستی یاری نمود، و باید توانست سیاست همزیستی و سلامت آمیز را به نفع پیکارگران انقلابی پیاده نمود.

بقایای رهبری حزب توده منافع توده‌های میهن خود را درک نمیکنند و نسبت به آن غریبه هستند. زیرا آنها نمی فهمند که میهن دوستی و انترناسیونالیستی پرولتاریا با هم پیوند ناگسستنی دارند. بدون در نظر گرفتن منافع میهن نمیتوان انترناسیونالیست، حقیقتی شد، و نیز نمیتوان انترناسیونالیست واقعی گردید، بدون آنکه میهن دوست بود. بنابراین، حزب طبقه کارگر دارای دو وجه میباشد: ملی و جهانی. حزب طبقه کارگر وارث بحق تمام مشی انقلابی و گنجینه تجارب انقلابی نهضت‌های گذشته خلقها و طبقات کشور خویش است. او آئینه تمام‌نمای بهترین خلقهای ملی، آرزوها، محرومیتها و منافع زحمتکشان میهن خود میباشد. وظیفه او قبل از هر چیز آزاد ساختن میهن خود از قید اسارت و از گون ساختن نظام کنونی و استقرار نظام نسوین است. وجه جهانی او انترناسیونالیستی است، این حزب بنوبه خود نشانه محصول خصوصیات مشترک و وحدت میان شرایط عمومی تاریخی کشور با جنبشهای انقلابی طبقه کارگر جهان است. بنابراین، در نظر حزب طبقه کارگر ناسیونالیسم انقلابی و انترناسیونالیسم پرولتاری دو پدیده مجزا و منفرد از یکدیگر نیستند. بلکه دو طرف یک واقعیتند، مکمل یکدیگرند، لازم و ملزوم هم میباشند.

پیکارگران ایران فقط از طریق مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه و اربابانش امپریالیستها میتوانند با آزادی ملی دست یابند، و بانیل با آزادی ملی

است که می‌توانند وظیفهٔ انترناسیونالیستی خود را انجام دهند. پیروزی نیروهای انقلابی و نابودی رژیم فاشیستی شاه از یک سو کمک مؤثری به مبارزهٔ خلق‌های منطقهٔ آسیای نزدیک و میانه است و از سوی دیگر مبارزهٔ کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم جهانی را سهلتر میگرداند. لذا در مبارزهٔ انقلابی و آزادیبخش ملی پیکارگران، عملاً تحقق یافتن وظیفهٔ انترناسیونالیسم نهفته است. لندن در سال ۱۹۱۶ گفت: ما به خلق‌های هند، ایران، ترکیه و مصر کمک می‌کنیم و خواهیم کرد که آنها در روی پای خود بایستند و هر چه زودتر از استعمار و استثمار رها شوند. ما این را وظیفهٔ خود میدانیم، زیرا در غیر این صورت سوسیالیسم در اروپا استوار نخواهد شد. استالین در کنگرهٔ ۱۹ حزب کمونیست شوروی گفت: اگر تا جنگ دوم جهانی در برابر هجوم امپریالیسم فقط یک گردان ضربتی - شوروی وجود داشت، ولی اکنون نه فقط هریک از کشورهای سوسیالیستی، بلکه مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌های آسیا و آفریقا نیز گردان ضربتی علیه امپریالیسم می‌باشند. بنابراین، جهان سوسیالیسم بمثابة عامل خارجی در رشد و تقویت مبارزات انقلابی رهائی بخش نقش مهمی دارد، و مبارزات رهائی بخش کشورهای وابسته نیز سلطهٔ نفوذ و قدرت اقتصادی و سیاسی جهان امپریالیسم را محدود و ضعیف می‌کند و بدین طریق در تقویت و رشد جهان سوسیالیسم نقش بزرگی ایفاء می‌نمایند. لذا بدون دانستن پیوند ناگسستی و تأثیر متقابل این دو پدیدهٔ مهم عصر ما، نمیتوان مفهوم ملی و انترناسیونالیستی پرولتاری و کمونیستی را درک کرد. ولسی مشی بقایای رهبری حزب توده کاملاً عکس این است. پیروزی و آزادی پرولتاریا و سایر زحمتکشان را فقط در چارچوبهٔ منافع و قدرت کشورهای سوسیالیستی امکان پذیر میدانند و تأثیر نیروهای انقلابی ایران را در بسط نفوذ جهان سوسیالیسم رانمی‌دانند. از اینرو جنبهٔ ملی و میهن دوستی رافراموش می‌کنند و در حقیقت بر روی آن خط بطلان می‌کشند. گواه این ادعا نطق اسکندری دبیر اول بقایای رهبری حزب توده در کنگرهٔ ۲۵ حزب کمونیست شوروی است. او فقط به حمد و ثنای شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که بمبارزهٔ رهائی بخش خلق‌ها کمک می‌کنند پرداخت. اسکندری متملق سخنی دربارهٔ نقش مبارزات رهائی بخش در ژرف کردن بحران اقتصادی و سیاسی جهان سرمایه داری و شکست نهائی آن نگفت. این بیجهت نیست، زیرا آنها یکعده مارکسیستهای کتابی با افکار خرده بورژوازی می‌باشند. با این شیوهٔ تفکر بقایای رهبری حزب توده تبلیغات خود را علیه نیروهای انقلابی میهن‌ما

متوجه کرده‌اند و سعی میکنند که گسترش مبارزه نیروهای انقلابی را ترمز نمایند. این شیوه مبارزه ناشی از نداشتن سیمای ملی و درک نکردن وظیفه انترناسیونالیستی آنهاست. رهبری حزب طبقه کارگر نباید فقط راننده ساده ماشین باشد. او باید تمام مکانیسم ماشین و خصوصیات آن آشنا باشد. فقط در آنوقت میتواند ماشین عظیم، مرکب و بغرنج اجتماع را براند.

پیشتران جنبش انقلابی ایران بخود حق میدهند که از کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی بخواهند که در رابطه خود با بقایای کمیته مرکزی حزب توده ایران تجدید نظر کنند. زیرا نباید یکعده دسته‌باز، قاتل و فاقد اخلاق اجتماعی و شخصی را که هیچ رابطه عملی با توده‌های ایران ندارند و از کوچکترین اعتماد و احترام آنها برخوردار نیستند، بمثابه رهبری حزب طبقه کارگر ایران بشناسند و بسایر احزاب کارگری جهان نیز آنها را باین نام معرفی کنند.

با ایمان به پیروزی طبقه کارگر ایران